

# بازتاب مقاومت کلنل پسیان

## در شعر فارسی



پروفیسر سیدضیاء الدین

نمی‌دید، از جهت آشنایی و دوستی که از دوره‌ی مهاجرت ملیون با کلنل داشته به آرزوی این که مشروطه‌خواهان واقعی و میهن‌پرستان حقیقی با بهره‌برداری از نیروی ژاندارمری خراسان زیر نظر کلنل بتوانند انقلاب احوالی را که سیدضیاء وعده داده بود، ادامه دهند، عازم سفر به مشهد شد و دو ماه پس از قیام خراسان خود را به آنجا رسانید و در حقیقت مشاور کلنل شد. ۲ چند روز پس از ورود عارف به مشهد، به دستور کلنل یک «گاردن پارٹی» در باغ ملی، تشکیل شد و نمایشنامه‌ی «رستاخیز سلاطین ایران در ویرانه‌های مدائن» اثر میرزاده‌ی عشقی در گوشه‌ی بی از باغ ملی مشهد به روی صحنه آمد و پس از آن، در کنسرتی، عارف این غزل خود را که در همان مایه‌های نمایشنامه‌ی عشقی، ساخته بود، به آواز ملیحی در دستگاه بیات ترک خواند:

را ساخته از پس انقلاب اکتوبر بلشویک‌ها  
در روسیه به چپ‌گرایان نزدیک شد و  
اشعاری خطاب به لنین ساخت که:

ای لنین! ای فرشته‌ی رحمت  
کن قدم رُجحه زود، بی‌زحمت  
تخم چشم من آشیانه‌ی تست  
هین بفرمه که خانه‌ی خانه‌ی تست!  
عارف به همین دلیل، پس از سقوط  
سیدضیاء که احمد قوام‌السلطنه - والی پیشین  
خراسان - به‌طور غیرمترقبه از زندان احضار و  
به تشکیل دولت مامور شد - تصنیف معروف  
زیر را در وصف دولت انقلابی‌نمای سیدضیاء  
ساخت:

ای دست حق، پشت و پناحت بازآ  
چشمم آرزومند نگاهت بازآ  
ای توده‌ی ملت، سپاهت بازآ  
قربان کابینه‌ی سپاهت بازآ  
این آن قوام‌السلطنه است ایمن شد  
زن بود و در کابینه، مردافکن شد  
اسکندر اشراف بنیان‌کن شد  
ای آه دل‌ها خضر راحت بازآ  
تقی دانش ملقب به مستشار اعظم  
تصنیفی عاشقانه در همین مایه دارد که در  
بخش «با شاعران امروز» در شماره‌ی آبان  
سال ۱۳۸۴ ماهنامه‌ی حافظ منتشر شد:  
خواهم کنم جانم نثارت، بازآ / خواهم  
کشم اندر کنارت بازآ / دوری چرا کردی ز  
یارت بازآ / مردم به راه انتظارت بازآ  
باری، عارف که خبر مقاومت کلنل  
محمدتقی‌خان پسیان را در خراسان در برابر  
حکومت مرکزی (به صدارت قوام و وزارت  
جنگ سردار سپه) شنید و در عین حال  
موقعیت خود را در تهران با حمایتی که از  
کابینه‌ی سیدضیاء کرده بود، قرین آرامش

□ کودتای اسفند ۱۲۹۹، سقوط  
سیدضیاءالدین طباطبایی در دوم خرداد  
۱۳۰۰ و در پی آن مقاومت کلنل  
محمدتقی‌خان پسیان در ۱۳۰۰ ش در  
خراسان، در ادب فارسی بازتابی گسترده  
یافته است. از جمله در خصوص مقاومت  
کلنل پسیان، شاعران بزرگ عصر هم‌چون  
عارف قزوینی، ایرج میرزا، ملک‌الشعرا  
بهار، عشقی، فرخی یزدی و نویسندگانی  
چون کاظم‌زاده ایرانشهر، دکتر رضازاده  
شفق، احمد بهمنیار کرمانی، محمدپروین  
گنابادی، علی‌اکبر گلشن آزادی، غلام‌رضا  
ریاضی و دیگران... آثاری خواندنی از خود  
به‌جای گذاشته‌اند. در مقاله‌ی حاضر، با  
استقراء تام، اشعار شاعران آن دوره در مقام  
ارائه‌ی پیوند نزدیک شعر پارسی با این  
حرکت سیاسی / نظامی از منابع مختلف  
استخراج و تجزیه و تحلیل می‌شود.

### عارف قزوینی

عارف قزوینی (متولد ۱۳۰۰ ق. در  
قزوین - درگذشت ۱۳۱۲ ش. در همدان)  
یکی از معروف‌ترین شاعران و تصنیف‌سازان  
عصر مشروطیت است که شعر را وسیله‌ی  
برای بیان اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی  
قرار داد و به همین جهت در حیات خود  
به‌عنوان «شاعر ملی ایران» شناخته می‌شد.  
وی به‌هنگام فتح تهران و خلع  
محمدعلی‌شاه گفت: هزار پرده ز ایران درید  
استبداد / هزار شکر که مشروطه پرده‌پوش  
آمد. عارف که یک شاعر به‌تمام معنی  
انقلابی بود، پس از دوره‌ی مهاجرت که در  
عثمانی به امید همکاری بین ملیون ایران و  
دولت عثمانی، شعر معروف «اتحاد اسلام»



محمدتقی‌خان پسیان

سپاه عشق تو، ملک وجود، ویران کرد  
بنای هستی عمرم به خاک، یکسان کرد  
چه گویمت که چه کرده است؟ خواهی، ارفی  
بدان که آن چه نیاید به گفت و گو، آن کرد  
چه کرد عشق تو؟ عاجز ز گفتن ام! آن کرد  
به من، که دوره‌ی شوم قجر به ایران کرد  
خنا چو طره‌ی زلفت کند پریشان  
کسی که مملکت و ملتی پریشان کرد  
الهی آن که به ننگ ابد دچار شود  
هر آن کسی که خیانت به ملک ساسان کرد  
به اردشیر غیور دراز دست بگو  
که خصم، ملک تو را جزو انگلستان کرد  
خرابی آن چه به دل کرد والی حُسنش  
به اصفهان نتوان گفت ظل سلطان کرد  
چو جغد بر سر ویرانه‌های شاه عباس  
نشست «عارف» و لعنت به گور خاقان کرد  
عارف پس از خواندن این غزل، تصنیف  
زیر را خواند:

رحم ای خدای دادگر، کردی، نکردی  
ایقا به اعقاب قجر کردی، نکردی<sup>۳</sup>  
عارف در مقام ترغیب و تشجیع کلنل به  
فتح تهران که حد اقل آن به برکناری قوام از  
صدارت و حد اکثر آن به برقراری جمهوریت  
در ایران می‌انجامید، برآمد. چنان که یکی از  
افسران هم‌قطار کلنل پسیان به نام قدرت  
منصور بلاواسطه از عارف نقل می‌کند که  
عارف در آن روزها اظهار امیدواری به فتح  
تهران به دست ژاندارم‌ها کرده است.<sup>۴</sup>  
هم‌چنین، عارف نه بیت از غزل زیر به‌نفع  
جمهوریت را ظاهراً در همین تاریخ (۱۳۰۰  
ش.) که دور از مرکز - یعنی در خراسان - بوده  
بر ضد حاکمیت مرکزی ساخته و دو بیت  
پایانی را بعد در ۱۳۰۲ ش. به آن افزوده است:  
به مردم این همه بنیاد شد ز مرکز داد  
زدیم تیشه بر این ریشه، هرچه یادا یاد  
از این اساس غلط این بنای پایه بر آب  
نتیجه نیست ز تعمیر این خراب‌آباد  
مگوی کشور چچا، چم چه‌کاره بود و چه کرد؟  
مگوی ملک کیان! کی گرفت و کی به‌که داد؟  
همیشه ملک این ملکت، ملت است که داد  
سند به‌دست فریبون، قباله دست قباد  
شکسته بود، گر امروز بود، از صد جای  
چو بیستون سر خسرو ز تیشه‌ی فرهاد  
به زور بازوی جمهور بود کز ضحاک  
گرفت داد دل خلق، کاوه‌ی حداد

کنون که می‌رسد از دور رایت جمهوری  
به زیر سایه‌ی آن زندگی مبارک باد  
پس از مصیبت قاجار، عید جمهوری  
یقین بدان بود امروز بهترین اعیاد  
خوشم که دست طبیعت گذاشت در ره باد  
چراغ سلطنت شاه بر دریچه‌ی باد  
تو نیز فاتحه‌ی سلطنت بخوان عارف  
خداش با همه بدفطرتی بیامرزاده<sup>۵</sup>  
دو سال بعد یعنی در شب چهارشنبه  
پنجم شعبان ۱۳۴۲ ق. عارف دو بیت زیرا  
را که عدم تناسب و تجانس آن با غزل بالا،  
ساخته‌ی ۱۳۴۰ ق. (مخصوصاً از جهت  
اشاره، به «مرکز داد» که مسلم می‌دارد،  
عارف آن غزل را در مشهد و به حمایت از  
تمرد کلنل از دستوره‌های دولت مرکزی  
ساخته است) آشکار است، در تهران ساخت  
و بر غزل پیشین افزود. اهمیت دو بیت زیر  
در این است که می‌گوید: «هرکس» باعث  
جمهوری شدن ایران شود، مورد تایید  
است:

خرابه کشور ما را هر آن که باعث شد  
کزین سپس شود آباد، خانه‌اش آباد  
به‌دست جمهور هر کس رییس جمهور است  
همیشه باد در انظار رادمردان، راد  
کلنل پسیان در صفر ۱۳۴۰ ق. / ۱۳۰۰ ش  
در حدود قوچان در جنگ بسیار کوچکی که  
خود را با عجله به آن جا رسانده بود، کشته شد.  
آن‌گاه عارف خود را به این دلیل سرزنش  
می‌کرد که چرا نتوانسته است به‌موقع، کلنل را  
از رفتن به آن منطقه بازدارد. افزون بر این،  
عارف با سرسختی تمام بر اهداف بلندمدت  
خود پای فشرد و با اظهار امیدواری به مجازات  
قوام، این سوگ‌نامه را در مرگ کلنل که در  
مقبره‌ی نادرشاه افشار دفن شده بود، سرود:

میانه‌ی سرو و همسر، کسی که از سر خویش  
گذشته بگذرد از هرچه جز زکشور خویش  
هزار چون من بی‌پا و سر، فدای کسی  
که در سراسر ایران، ندید همسر خویش  
تنم فدای سر دادگستری کز خون  
هزار نقش وطن کرد زیب پیکر خویش  
سر و سران سپه، جامه‌ها درند، بر آن  
سپهبدی که بدی سرپرست لشکر خویش  
ز سرنوشت خود و سرگذشت خویش، به‌دست  
قلم گرفتم و آتش زدم به‌دفتر خویش  
به قبر «نادر» ای نادر زمان! بردی

به‌دست خود، سر در خاک و خون شناور خویش  
چو دید «نادر» از جان گذشته‌تر از خویش  
به پیشگاه تو تقدیم کرد مقبر خویش  
بیار باده که تا سر خوشم، خوشم، بیند  
قوام سلطنه از روزگار کیفر خویش  
نناشت عارف جز این دو چیز، وقف تو کرد:  
منام سینه‌ی سوزان و دیده‌ی تر خویش<sup>۶</sup>  
این غزل عارف در آن تاریخ به‌حدی  
مطلوب طبع واقع شد که سال بعد  
(۱۳۰۱ ش.) ملک‌الشعراى بهار در قضیه‌ی  
پیشنهاد اعطای امتیاز نفت شمال به امریکه  
غزل زیر را به استقبال عارف سرود:

کسی که افسر همت نهاد بر سر خویش  
به‌دست کس ندهد اختیار کشور خویش  
بگو به سفته که: در دست اجنبی نهد  
کسی که نان پدر خورده دست مادر خویش  
چه غم عقیده‌ی ما را؟ اگر به قول سفیه  
کسی به کشور خود گرد کرده لشکر خویش  
در آب و خاک و هواهای خویش، آزادم  
رقیب گو بگدازد میان اثر خویش  
حقوق نفت شمال و جنوب خاصه‌ی ماست  
بگو به خصم، بسوزد به نفته پیکر خویش  
ز من بهار بگو با برادران حسود  
به رایگان نفروشد کسی برادر خویش<sup>۷</sup>  
وقتی که حسین خزاعی، امیرلشکر جدید  
شرق، قبر کلنل را نبش کرد و جنازه‌اش را از  
آرامگاه نادر افشار به گورستان سراب مشهد  
انتقال داد، عارف این سوگ‌نامه را سرود:

زنه، به خون خواهی‌ات، هزار سیاووش  
گردد از آن قطره خون که از تو زند جوش  
عشق به ایران به خون کشیدت و این خون  
کی کند ایرانی ار کس است فراموش<sup>۸</sup>  
دارد اگر پاس قدر خون تو، زبید  
گردد ایران هزار سال سیه‌پوش  
همسری «نادر» ت کشاند به جایی  
کار که تا «نادر» ت کشید ز آغوش  
از پی کسب شرفه کشید شرافت  
تا نفس آخر از تو غاشیه بر دوش  
شعله‌ی شمع دل‌آوری و شهادت  
گشت در این مملکت ز بعد تو خاموش  
جامه‌ی ننگین لکه‌دار به تن کرد  
دوخت هر آن بی‌شرف به قتل تو پاپوش  
سر سر خود به خاک بردی و برداشت  
از سر و سر تو «نبش قبر» تو سرپوش  
قبرت اگر نبش شد چه باک؟ به یادت

ریخته در مغزها مجسمه‌یی هوش  
 مست شد از عشق گل، به نغمه درآمد  
 بلبل و عارف ز داغ مرگ تو خاموش  
 در همان ایام، تصویر سر بریده کلنل را  
 بر کارت پستال‌هایی نقش کرده و این دو بیت  
 عارف را زیر آن عکس چاپ کردند:

این سر که نشان سرپرستی است  
 امروز رها ز قید هستی است  
 با دیده‌ی عبرتش ببینید  
 این عاقبت وطن‌پرستی است!

این هم تصنیف ویژه‌یی است که عارف در  
 شهادت کلنل سروده است و به گفته‌ی مرحوم  
 دکتر صادق رضازاده شفق یکی از بهترین سه  
 تصنیفی است که عارف به هم‌همی عمر به‌نظم  
 درآورده است: ۱۰

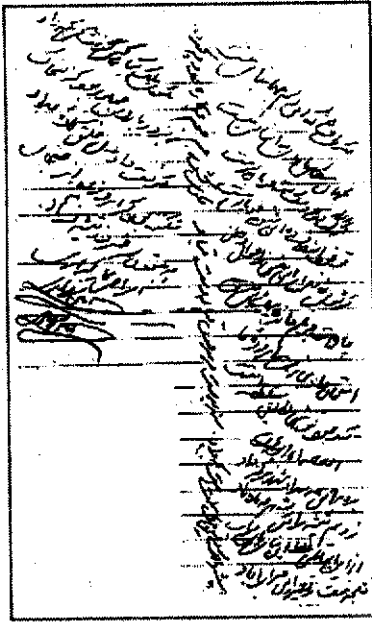
گریه کن که گر، سیل خون‌گری،  
 ثمر ندارد  
 ناله‌یی که ناید ز نال دل،  
 اثر ندارد  
 هر کسی که نیست اهل دل، ز دل  
 خبر ندارد  
 دل ز دست غم مفر ندارد  
 دینده غیر اشک تر ندارد  
 این محرم و صفر ندارد  
 گر ز نیم چاک  
 چیب جان، چه پاک؟  
 مرد جز هلاک  
 هیچ چاره‌ی دگر ندارد  
 زندگی دگر ثمر ندارد  
 شاه دزد و شیخ دزد و میر و شحنه و  
 عسس: دزد  
 دادخواه و آن که او رسد به داد و  
 دادرس: دزد  
 میر کاروان کاروانیان، تاجری  
 بسزد دزد  
 خسته دزد، بس که داد زد: دزد  
 داد تا به هر کجا رسد دزد  
 کشوری بون دست رده دزد  
 بهنوای پسر!  
 زاین وکیل خر  
 روح کارگر  
 می خورم قسم، خبر ندارد  
 که این وکیل جز ضرر ندارد  
 دلمنی که ناموس عشق داشته  
 می‌درندش

هر سری که سر عشق داشت  
 می‌درندش  
 کو به کوی و برزن به برزن هم‌چو گو،  
 برندش

ای سرم فدای هم‌چو سر باد  
 یا فدای آن تنی که سر داد  
 سر دهد زبان سرخ بر باد  
 مملکت دگر  
 نخل بارور  
 کاو دهد ثمر  
 جز تو یک نفر، ندارد  
 چون تو با شرف پسر، ندارد  
 ریشه‌ی خیانت ز جنگ مرو اندر ایران  
 ریشه کرد، زان بشد دو نخل بارور نمایان  
 یک «وثوق دولت»  
 یکی «قوم السلطنه» زان  
 این دو بد گهر چه‌ها نکردند  
 در خطا بدان خطا نکردند  
 آنچه بد آن به ما نکردند  
 چرخ حيله‌گر  
 زاین دو بی‌پدر  
 ناخلف‌تر پسر  
 زیر قبه‌ی قمر ندارد  
 آن شجر جز این ثمر ندارد ۱۱

آری، چنان‌که از این اشعار و تصنیف  
 نمایان است عارف از قتل کلنل بسیار متأثر  
 شد. این تأثر به‌حدی رسید که وی دچار  
 افسردگی و دل‌مردگی شد و دوبار قصد  
 خودکشی کرد. عارف مکرر گفته بود که دو  
 حادثه او را پیر و از زندگی ناامید کرد: یکی  
 قتل کلنل و دیگر عارف‌نامه‌ی ایرج میرزا.  
 عارف پس از قتل کلنل، زندگی در تهران را  
 رها کرد و سر به بیابان گذاشت اما حتا در  
 کردستان هم از یاد کلنل غافل نبود چنان‌که  
 یک سال بعد به مناسبت سالگرد «شهادت»  
 کلنل چنین نوشت:

«هشتم ماه محرم ۱۳۴۱، این غزل را در  
 شهر سنندج به یادگار شهادت خدانوگار  
 عظمت و ابهت مجسمه‌ی شرافت و  
 وطن‌پرستی، دلیر بی‌نظیر دوره‌ی انقلاب  
 مقتول محیط مسموم و مردم‌کش و  
 قوام السلطنه‌پرور، سربریده‌ی عهد جهالت و  
 نادانی - به قیمت سه قران و ده شاهی به‌دست  
 شمر ایرانی، یک نفر قوچانی، به امر تلگرافی  
 حضرت اشرف قوام‌السلطنه و به‌دستور سردار



شهر انقلابی عارف به خط امین الشیرازی

بجنوردی - نیک نام الی‌الابد، سردار با افتخار  
 ایران، کلنل محمدمتقی‌خان که نام مقدسش  
 به‌رنگ خون، مقدس‌ترین کلمه‌یی است برای  
 لوحه‌ی سینه‌های پاک و چاک‌چاک هر ایرانی  
 وطن‌پرست - به تهران فرستادم که روز دور  
 نبوی یعنی غره‌ی صفر در روزنامه درج گردید:  
 به من مگو که مکن گریه گریه کار من است  
 کسی که باعث این کار گشته یار من است  
 متاع گریه به بازار عشق رایج و اشک  
 برای آبرو و قدر و اعتبار من است  
 شده است کور ز دست دل جنایت‌کار  
 دو دیده‌ی من و دل هم جریحه‌دار من است  
 چو کوه غم پس زانو، به زیر سایه‌ی اشک  
 نشسته منظره‌ی اشک‌ه آبخار من است  
 تگرگ مرگ بگو سیل خون بیار و ببر  
 تورنگ‌ننگ که آن فصل خوش بهار من است  
 بدان محرم ایرانی، اول صفر است  
 که قتل نادر ناکام نامدار من است  
 به سر چه خاک به جز خاک تعزیت ریزم  
 به کشوری که مصیبت زمام‌دار من است  
 فشار مرگ که گویند بهترین در مرگ  
 به من چو من چه کنم؟ روح در فشار من است  
 تبارک سفر مرگ دید عارف و گفت  
 در این سفر کلنل چشم انتظار من است ۱۲  
 عارف هم‌چنین در ۲۲ شعبان ۱۳۴۱ ق.  
 در غزلی خطاب به سیدضیاء که آن را همراه  
 تصنیف «ای دست حق پشت و پناهت باز» در  
 تاتار با قراوف خوانده‌استه می‌گوید:

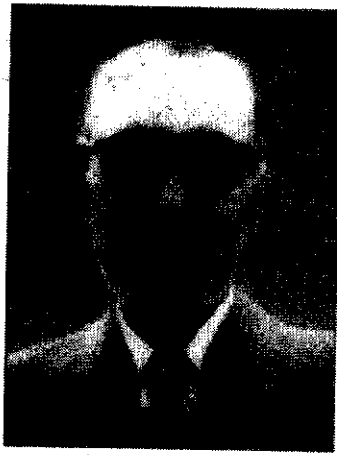


کجاست چون تو؟ کز اشراف شهر - تا برسد  
 به شیخ و مرشد و جن گیر و روضه خولن - گیرد؟  
 چو اوفتاد به دست تو جان خصم، اما  
 چه شد که دادی امان؟ تا دوباره جان گیرد؟  
 قوام سلطنه! این دور، دورتست بکن  
 که انتقام، از این دور، آسمان گیرد  
 پس از شهادت کلنل، گمان میر عارف  
 سکون گرفته و در یک مقر مکان گیرد  
 عارف سرانجام به تهران بازگشت و در  
 ماه‌های بالا گرفتن موج جمهوری خواهی که  
 با تبلیغات سردار سپه در ۱۳۰۲ بنا شد  
 مجلس پنجم، لایحه‌ی جمهوری شدن  
 ایران را از اول فروردین ۱۳۰۳ تصویب کند،  
 در کنسرتی در گراند هتل تهران در تایید  
 سردار سپه گفت:

سوی بلبل دم گل یاد صبا خواهد برد  
 خبز مقدم گل تا همه جا خواهد برد  
 مژده ده مژده‌ی جمهوری ما تا همه جای  
 هافت غیب به تایید خدا خواهد برد  
 باد سردار سپه زنده در ایران عارف  
 کشور رو به فنا را به بقا خواهد برد  
 اما مجلس هفتم در جلسه‌ی ۲۸ اسفند  
 ۱۳۰۲ بر اثر سیلی زدن دکتر حسین  
 احماء السلطنه بهرامی (برادر دبیر اعظم  
 بهرامی) به سیدحسن مدرس که مخالف  
 رئیس جمهوری شدن سردار سپه بود، متشنج  
 شد و بالاخره سردار سپه جمهوری خواهی را  
 (به توصیه‌ی آیات: سیدابوالحسن اصفهانی،  
 میرزا حسین نائینی و شیخ عبدالکریم  
 حایری یزدی) موقوف کرد.

### ملک الشعرائی بهار

محمدتقی بهار (متولد ۱۲۶۵ ش. در  
 مشهد - درگذشته ۱۳۳۰ ش. در تهران)  
 بزرگ‌ترین قصیده‌سرای چند قرن اخیر  
 ایران، شاعری به تمام معنی سیاسی بود. او  
 در کودتای ۱۲۹۹ به‌دستور سیدضیاء به  
 زندان افتاد و این شاید بیش‌تر به دلیل  
 نزدیکی او با حسن وثوق و برادرش احمد  
 قوام بود. در عین حال، بهار به دلیل  
 ایران دوستی به کلنل محمدتقی‌خان پسیان  
 نیز ارادت می‌ورزید. او می‌نویسد:  
 «کلنل... به قدر لیاقت و بزرگی که داشت  
 نتوانست کاری بکند و در حقیقت یکی از



هزارها افراد مفید ایرانی بود که به شوخی  
 شوخی نفله شده‌اند... محمدتقی‌خان بسیار  
 نیک‌نام بود... هرگاه کلنل شش یا هشت  
 هزار ژاندارم رشید، مسلح و فرمانبردار خود  
 را... بر روی خزاعی در شاهرود می‌انداخت  
 و از آن جا بی‌معطلی خود را به تهران  
 می‌رساند... سردار سپه و قسمتی از  
 نمایندگان گریخته و شهر با سلام و صلوات  
 به او تسلیم شده بود».

بهار هم چنین در قصیده‌ی که در  
 ۱۳۰۰ ش. هم‌زمان با مقاومت کلنل  
 پسیان در خراسان ساخته است (با آن که  
 برادرش میرزا محمد ملک‌زاده در زمهری  
 زندانیان کلنل بود)، از انقلاب خراسان  
 پشتیبانی کرده و از دولت مرکزی انتقاد  
 کرده است:

شد هفت سال تا ز خراسان  
 دورم فکند چرخ کیانی  
 اکنون گرم ز خانه بپرسند  
 نارم درست داد نشانی  
 شهر ری آشیانه‌ی بوم است  
 بوم اندر آن به مرثیه‌خوانی  
 خام و خر و خبیث گروهی  
 از زر پخته کرده اوانی  
 عمال دوزخ‌اند و زبان‌شان  
 مردم گدازتر ز زبانی  
 من نیستم فراخور این جای  
 که این‌جای دزدی‌ست و عوانی  
 سیراب باد خاک خراسان  
 و ایمن ز حادثات زمانی  
 آن بنگه شهامت و مردی  
 آن مرکز امیری و خانی  
 آن مفتخر به تاج‌سپاری

آن مشتهر به شاه نشانی  
 بیرون کشیده ملک به شمشیر  
 از چنگ باهلی و کنائی  
 شخصی‌م گفت: کز چه خراسان  
 برداشت سر به طغیان؟ دانی؟  
 گفتم که زود زانیه گردد  
 آن زن که داشت شوهر زانی  
 جایی که پایتخت بلرزد  
 از چند تن منافق جانی  
 نخروشد از چه؟ ملک خراسان  
 با خون پاک و عرق کیانی  
 با این همه بهار، به‌خلاف عارف قزوینی  
 که پشتیبان سیدضیاء‌الدین طباطبایی و دشمن  
 قوام بود، پس از سقوط کابینه‌ی  
 سیدضیاء‌الدین طباطبایی در برابر تصنیف  
 عارف قزوینی (ای دست حق پشت و پناحت  
 باز)، تصنیفی به همان بحر و آهنگ سرود که  
 چنین شروع می‌شود:

ای خارجی پشت و پناحت باز  
 عارف به قربان نگاهت باز  
 بهار به این نیز اکتفا نکرد و رسماً از  
 کابینه‌ی قوام به حمایت پرداخت و در جواب  
 عارف که تصنیف «فیدل هاف هافی شو /  
 هاف کن ببینم» را در حمله به بهار، قوام و  
 سیدحسن مدرس ساخته بود، این تصنیف را  
 ساخت:

عارف! هوچی شدی هو کن ببینم  
 چو فیدل باز عوعو کن ببینم  
 به دور سفره‌ی چرب فلانی  
 به سان گربه مومو کن ببینم  
 بهار بی‌تردید در شعر کلاسیک  
 مهم‌ترین شاعر چند قرن اخیر یعنی برترین  
 شاعر پارسی‌گوی پس از عبدالرحمان  
 جامی‌ست؛ اما زندگی اجتماعی و سیاسی او  
 با همه‌ی ایران دوستی خالی از نقاط ضعف  
 نیست. در همین مساله‌ی مقاومت کلنل  
 پسیان هم منایح و اهاجی فراوانی که او  
 به دلیل اغراض خصوصی ساخته است قابل  
 توجیه نیست؛ تا چه رسد به مداحی بهار از  
 وثوق‌الدوله عاقد قرارداد ۱۹۱۹ که می‌گوید:  
 مملکت خرد بود و مرد بزرگ! یعنی ایران  
 کوچک بود و شایستگی آن‌که صدراعظم  
 بزرگی مثل وثوق‌الدوله داشته باشد  
 نداشت!!

## ایرج میرزا

ایرج میرزا جلال الممالک (متولد ۱۲۹۱ ق. در تبریز - درگذشته ۱۳۰۳ ش. در تهران) از شاعران بزرگ قرن اخیر است که در سرودن اشعار سهل و ممتنع در عهد خود بی نظیر بود. ایرج، در ۹ بهمن ۱۲۹۷ با ماهی دویست تومان به سمت معاونت پیشکاری دارایی ایالت خراسان منصوب شد و به فاصله‌ی چند روز به مشهد وارد و به خدمت مشغول گردید. این ایام مصادف با والی‌گری احمد قوام السلطنه در خراسان بود. ایرج میرزا، در تمام مدت والی‌گری قوام السلطنه و بعد در فرمان‌فرمایی کلنل پسیمان در خراسان در خدمت وزارت دارایی ماند و طرفدار کلنل شد؛ زیرا اولاً، وی اگرچه خود شاهزاده‌یی از نوادگان فتحعلی‌شاه قاجار بود، در دل از نظام پادشاهی وقت دل خوشی نداشت که گفته بود: فکر شاه دگری باید کرد / شاه ما کودن و بله و خرف است / هیچ علی بر سر او جر ندهد / این همان «احمد» لاینصرف است؛ ثانیاً، ایرج با غرور شاهزادگی‌اش، به حقیقت چشم دیدن اقتدار قوام را که از منظر نژادگی و تبار، به پای او نمی‌رسید، ولی چون در مشهد با جلال شاهانه حکومت می‌کرد، ایرج به امداحی او دست زده بود،<sup>۱۵</sup> نداشت. چنان‌که در قصیده‌یی که در ایام اقامت خود در خراسان ساخته و در آن از استاد و مشوق بزرگ خود میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری (۱۲۴۲-۱۳۰۴ ش.) به نیکی یاد کرده است، در مقام شکایت از عزیزان بلاجهت عصر خود گوید:

هم نخواهم که بهر یک خلعت  
ببرم صد تعنت و تهجین  
که دهم زحمت فلان‌الملک  
که کشم منت فلان‌الدین  
چند گویم ادیب را که بیا  
شرح حالم به خواجه کن تبیین  
چند گویم عمادا! کاری کن  
چند خوانم به گوش خر، یاسین<sup>۱۶</sup>  
بلکه در روزهای آخر والی‌گری قوام در حق او چنین ساخت:

این والی بی‌عرضه به ما اهل خراسان  
دردی نفرستاد و دوا نیز نیکشید<sup>۱۷</sup>  
این بود که پس از بازداشت قوام در

مشهد، ایرج احساس آزادی بیش‌تری کرد. یعنی، اولاً، به وزارت دارایی علیه رییس سابق خود (دوبوای بلژیکی که بعد از صدارت قوام از پیشکاری عزل شده بود) تلگراف کرد و با انتقاد بی‌جا از او، به زبان حال تقاضای صدور حکم پیشکاری برای خود کرد و چون قوام او را به کفالت دارایی منصوب کرده بود، با توجه به سابق، این انتظار بی‌جایی نبود. اما قوام، میرزا غلام‌حسین مستوفی معروف به منگنه را برای این خدمت بر ایرج ترجیح داد و از آن پس چون کلنل، مستقلاً دوبوای بلژیکی را به کار گماشت، ایرج با کلنل روابطی معقول بلکه دوستانه برقرار نمود و در مجامعی که از سوی کلنل تشکیل می‌شد، فعالانه شرکت می‌کرد. مهم‌تر از همه آن‌که ایرج میرزا، معاون دوبوای بلژیکی شده بود که کلنل او را - بدون اجازه‌ی حکومت مرکزی - به سمت پیشکار دارایی خراسان منصوب کرده بود و او هم مبلغ یکصد و پنجاه هزار تومان مالیات (توام با جریمه و خسات تأخیر تادیه) به پای شخص قوام نوشته بود و املاک و اموال زیادی را که قوام در خراسان جمع کرده بود، مصادره کرده بود.

باری، هم از جهت جبهه‌بندی‌های سیاسی - اداری و هم از جهت خانوادگی - نژادی، ایرج خود را طرف مقابل قوام و وثوق قرار داده بود و راه بازگشت و آشتی برای خود باز نگذاشته بود. چنان‌که حتا پس از سقوط سیدضیاء و عروج قوام از زندان به اریکه‌ی صدارت و صدور دستور عزل کلنل از سرپرستی ایالت خراسان، ایرج مسمط زیر را در هجو قوام ساخت.<sup>۱۷</sup>

که گمان داشت که این شور به‌پا خواهد شد  
هر چه دزد است ز نظیمه رها خواهد شد  
دور ظلمت بنگل از دور ضیا خواهد شد  
دزد کت بسته رییس‌الوزرا خواهد شد  
مملکت باز همان آش و همان کاسه شود  
لعل ما سنگ شود، لولو ما ماسه شود  
این رییس‌الوزرا قابل فراشی نیست  
لایق آن‌که تو دل بسته‌ی او باشی نیست  
همت‌اش جز پی اخاندی و کلاشی نیست  
در بساطش به جز از مرتشی و راشی نیست  
گر جهان را بسپاریش، جهان را بخورد  
ور وطن لقمه‌ی نانی شود، آن را بخورد

ایرج میرزا سپس به شیوه‌ی تئاتر از زبان قوام السلطنه به پیشکارش می‌گوید:

این وطن، ماهیه‌ی ننگ‌استه‌ی دخت باش  
هرچه گویند، جنگ‌استه‌ی دخت باش  
پای این قافیه تنگ‌استه‌ی دخت باش  
شهر ماه، شهر فرنگ‌استه‌ی دخت باش  
دست و پا کن که خرید چمدان باید کرد  
فکر کالسکه و راه همدان باید کرد  
ول مگو، گوش به گفتار تو نادان ندهم  
من سلامی و سده را ز کف ارزان ندهم  
اسب و اسباب به ژاندارم خراسان ندهم  
من به ژاندارم اگر جان بدهم، نان ندهم  
زنده باشم من و کالسکه‌ی من ضبط شود  
می‌زنم تا همه‌جا، گر همه‌جا ضبط شود  
من به هر خیله بودم، مقصد خود صاف کنم  
به خوانین خراسان دو تلگراف کنم  
دست خطی دو سه برقاین و بر خواف کنم  
وعده از جانب شه رتبه و الطاف کنم  
همه دیوانه صفت قوه‌ی خود جمع کنند  
ریش ژاندارمری و ریشه‌ی خود قمع کنند<sup>۱۸</sup>  
گفتنی‌ست که ایرج میرزا، قسمتی از مثنوی معروف عارف‌نامه<sup>۲۰</sup> را نیز در همین اوقات یعنی ۱۳۰۰ ش. که عارف برای پشتیبانی از انقلاب کلنل به مشهد رفته و در باغ خونی (مقر فرماندهی کلنل) اقامت کرده بود، سرود. منشا این بی‌مهری از سوی ایرج به عارف، آن بود که در مرحله‌ی اول - چنان‌که پیش از این گفته شد - عارف در باغ ملی مشهد در کنسرت پُر ازدحامی یا خواندن اشعار به گور «خاقان» (فتحعلی‌شاه قاجار جد ایرج میرزا) نفرین فرستاد<sup>۲۱</sup> و ایرج که خود در آن مجلس حضور داشت، پس از شنیدن غزل «نفرین به گور خاقان» و تصنیف «رحم ای خدای دادگر کردی، نکردی» به همراه دیگر شاهزادگان قاجار (هم‌چون شریف رکنی، سالار مظفر، شهاب‌الممالک، معتضد السلطنه) آرام و آهسته به‌عنوان اعتراضی موقرانه مجلس را ترک کرد، چه معلوم بود که این اشعار را عارف با موافقت قبلی رهبر جنبش خراسان که خود در ردیف اول حاضران جلوس کرده بود، خواند و با حضور او اعتراض به نوع دیگری ممکن نبود. اما دیوار عارف، کوتاه بود و ایرج می‌توانست دق دل خود را از او خالی کند.

بویزه که عارف که چهره‌ی ملی و دوست‌داشتنی شده بود، به ایرج در مشهد بی‌اعتنایی کرد. ایرج به دوستان جوان خود گفته بود که با عارف دوست است و جوانان را به او معرفی خواهد کرد. اما عارف در ملاه عام، با کمال بی‌اعتنایی با او برخورد کرده و حتی وقتی ایرج می‌خواهد با عارف معانقه کند، عارف خود را کنار می‌کشد و چون می‌خواهد به او دست بدهد، می‌گوید: من به آدم بی‌شرف دست نمی‌دهم! ۲۲

به هر جهت ایرج، بخشی از عارف‌نامه را در مشهد در همان ایامی که عارف نزد کلنل در باغ خونی منزل داشته سروده و طی آن از کلنل چنین تمجید کرده است:

الا ای عارف نیکو شمایل  
 که باشد دل به دیدار تو مایل  
 گوارا باد مهمانی به جانت  
 که باشد بهتر از جان میزبانان  
 کریم‌الطبع سرهنگ وطن‌خواه  
 جلیل‌القدر سردار فلک جاه  
 رشیق‌القدر، صحیح‌الفعل و القول  
 فتاده آن طرف حتا ز لاجول  
 مودب، باحیا، عاقل، فروتن  
 مهنب، پاک‌دل، پاکیزه دامن  
 خلیق و مهربان و راست‌گفتار  
 توانا، با توانایی، کم‌آزار  
 ندارد با جوانی، هیچ شهوت  
 به خلوت پاک‌دامن‌تر ز جلوت  
 چو دیده مرکزی‌ها را همه دزد  
 خیانت کرده و برداشته مزد  
 ز مرکز رشتی طاعت گسسته  
 کمر شخصاً به اصلاحات بسته  
 یکی ژاندارمری برپا نموده  
 که دنیا را پر از غوغا نموده  
 در آن ژاندارمری کرده است تاسیس  
 معظم مکتبی از بهر تدریس  
 بهر جا یک جوانی با صلاح است  
 در این ژاندارمری تحت‌الصلاح است  
 همه با قوت و با استقامت  
 صحیح‌البنیه و خوب و سلامت ۲۳  
 به‌رغم مذاحی ایرج‌میرزا از کلنل  
 پسیان، ایرج در چشم عارف و یاران او یک  
 شاهزاده‌ی از کار افتاده‌ی بیش نبود که تنها  
 با یاد اشرافیت پوسیده و تنها در بزم طرب  
 بقایای قبل از مشروطه احساس رضایت

می‌کرد و با سوابقی که با قوام داشت، ۲۴  
 مدایح او از کلنل و نقادی‌اش از عارف،  
 جدی تلقی نمی‌شد، با این همه، ایرج در  
 طول حکومت مستقل کلنل در خراسان با  
 موج روشنفکرانه‌ی اصلاح طلب و حتا  
 چپ‌گرای خراسان بیش‌تر احساس تمایل  
 می‌کرد تا حکومت قوام‌السلطنه‌ی پرتکبر و  
 تبختر. لذا هم‌چنان به مخالفت با قوام ادامه  
 داد و حتا پس از کشته شدن کلنل برای  
 تهییج و تشجیع ژاندارمری به ادامه‌ی  
 مقاومت در برابر حکومت مرکزی به ریاست  
 قوام ضمن شعری در سوگ کلنل خطاب به  
 او گفت:

دل‌م به حال تو، ای دوستدار ایران! سوخت  
 که چون تو شیر نری را در این کثام کنند  
 تمام خلق خراسان به حیرت‌اند اندر  
 که این مقاتله‌ی با تو را چه نام کنند  
 نظام ما فقط از همت تو دایر بود  
 بیا ببین که چه بعد از تو با نظام کنند  
 رسید نوبت آن کز برای خون‌خواهی  
 تمام عده‌ی ژاندارمری قیام کنند  
 دروغ و راست همه متهم شدند به جین  
 به هر وسیله ز خود رفع اتهام کنند  
 مرام تو همه آزادی و عدالت بود  
 پس از تو خود همه ترویج این مرام کنند  
 به جسم هیات ژاندارمری، روانی نیست  
 و گرنه، جنبش از بهر انتقام کنند  
 خنا نخواست که این مملکت شود آباد  
 وطن پرستان بیپه‌وده اهتمام کنند  
 سزد که هرچه به‌هر جا وطن پرست بود  
 پس از تو باید تا جامه مشک‌فام کنند  
 ایرج‌میرزا هم‌چنین درباره‌ی سر جنا شده  
 از تن کلنل، این قطعه را ساخت:

به احترام به این سر نظر کنید ای خلق  
 که بی‌حیات ولی در حیات جاوید است  
 بدل به این سر بی‌تن شود دو روز دگر  
 نشان بیرق ایران که شیر و خورشید است ۲۵  
 با این اوصافه قابل پیش‌بینی بود که  
 امیرلشکر جدید شرق (میرپنج حسین آقاخان  
 خزاعی) که قبر کلنل پسیان را نبش کرده و  
 جنازه‌ی او را از آرامگاه نذر بیرون برده بود، نام  
 «جلال‌الممالک» (ایرج‌میرزا) را نیز در  
 سیاهه‌ی متهمان برای دستگیری، محاکمه و  
 مجازات بگنجاند. چنان که سرکنسول‌گری  
 انگلیس در مشهد ضمن برشمردن

دستگیرشدگان - به‌دست امیرلشکر شرق  
 میرپنج حسین خزاعی - در پایان به مخفی یا  
 متواری بودن بعضی از متهمان از جمله  
 «جلال‌الممالک» تصریح دارد. ۲۶

در بعضی منابع، شعر زیر ایرج را به اشتباه  
 مدیحه‌ی برای حسین خزاعی قلمداد کرده‌اند  
 حال آن‌که به یقین این بیت اشاره به کلنل  
 محمدتقی خان پسیان است:

هم‌چو آن اسبی که بر من داد امیر کماکار  
 با خبر رم می‌کنند و بی‌خبر، رم می‌کنند  
 چه ایرج‌میرزا در قصیده‌ی که در تقاضای  
 اسب سروده است، به نام کلنل محمدتقی خان  
 تصریح دارد:

میر اجل تقی‌خان، آن نخبیه جهان  
 داند خصال اسب و شناسد تبار اسب  
 اسب موقری بپسندد برای من  
 باشد ز حسن اسب یکی هم وقار من ۲۷  
 گفتنی است که با تصریح ایرج به نام  
 «تقی‌خان» [پسیان] در این اسبیه باز هم  
 بعضی از نویسندگان (هم‌چون غلام‌رضا  
 ریاضی)، این قصیده را خطاب به رضاقلی خان  
 نظام‌السلطنه مافی که در ۲۹ صفر ۱۳۴۰ ق.  
 (۱۳۰۱ ش.) والی خراسان شده دانسته‌اند. ۲۸  
 و این نشان‌دهنده‌ی آن است که ایرج پس از  
 قتل کلنل، شعر را با افزودن بیت زیر مدح  
 نظام‌السلطنه قلمداد کرده است:

یارب همیشه تا سخن از اسب می‌رود  
 با‌دا نظام‌سلطنه دایم سوار اسب ۲۹  
 اما اصل شعر، در مدح کلنل  
 محمدتقی‌خان پسیان بوده است. زیرا  
 ایرج‌میرزا در قطعه‌ی دیگر از کلنل  
 محمدتقی‌خان به‌عنوان فرمانروای شرق یاد  
 کرده و در باب اسبی که کلنل به او هدیه کرده  
 است، می‌گوید:

فرمانروای شرق که عمرش دراز باد  
 می‌خواست زحمت من درویش کم کند  
 اسبی کرم نمود که از رم به خاطر  
 انلوه روی آنده و غم روی غم کند  
 سم است بر وجود من این اسب و زودتر  
 باید خدایگان اجل، دفع سم کند  
 یا اسب را بگیرد و بخشد به دیگری  
 آن‌که یکی که رم ننماید کرم کند  
 یا گر عطیه باز نگیرد خدایگان  
 یک اسبه خاصه نیز به این اسب ضم کند ۳۰  
 باری، ایرج که حکم دستگیری‌اش از



سوی حسین خزاعی (امیر لشکر جدید شرق) صلح شده بود، با سابقه‌ی معاونت دبوای بلژیکی از یک سو و اشعاری که در هجو قوام و مرثیه‌ی کلنل ساخته بود از سوی دیگر، بر جان خود بیمناک بود و لذا نخست به حجره‌ی دوست ادیب و شاعرش بلکه استاد و مشوق اصلی‌اش در خراسان میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری پناه برد و به مدت سه شبانه‌روز مخفیانه در پستوی حجره‌ی ادیب منزل گرفت و پس از آن در منزل مرحوم آقا میرزا محمد خراسانی معروف به آقازاده‌ی خراسانی مخفی شد؛ چنان‌که ایرج میرزا خود در غزلی گفته است:

هرچه خواهد چرخ با من کج بتابد گو بتاب  
من هم این‌جا دارم آخر آیت‌الله زاده را<sup>۳۱</sup>  
ایرج سپس بعد از ده پانزده روز اقامت در  
اندرون منزل آقازاده - به همراه نیای من  
میرسیدحسین امین‌الشریعه - خائفاً یترقب از  
مشهد به محمدابراهیم‌خان شوکه‌الملک علم  
که در قائنات استقلالی از مشهد داشته پناه  
برد. چنان‌که ایرج میرزا خود در این باب  
می‌گوید:

چو در دلو هزار و سیصد و چل  
مرا شد در خراسان، کار مشکل  
توافق کرد اقبال بلندم  
گزار افتاد سوی بیرجندم  
فرود آوردم آن‌جا، بخت مقبل  
فروآوردن اعشی<sup>۳۲</sup> به باهل<sup>۳۳</sup>  
امیر بنده‌پرور شوکه‌الملک  
که باشد لجه‌ی اجلال را فلک  
خدانودی به بذل وجود، حاتم  
به نام و زهد ابراهیم ادهم  
لمیر قائنات و سیستان بود  
ز عدل‌اش هر دو جا، دارالامان بود  
سرایش تکیه‌گاه خاص احرار  
مهیا بهر استخلاص احرار  
گشاده سفره‌اش بر خاص و بر عام  
ز جودش برده خاص و عام، انعام  
نشاط خاطرش مهمان‌پذیری  
ز ایتم و ارامل دستگیری  
مرا در حضرتش مهمان پذیرفت  
به صد خوش‌رویی و احسان پذیرفت  
به‌جا آورد شرط میزبانی  
فرو نگذاشت هیچ از مهربانی  
«امیر»ی را «امین»ی میهمان است

که از وی بنده را خط امان است  
ایرج، بعد از کشته شدن کلنل و رفتن به  
بیرجند ابیات زیادی بر عارف‌نامه افزود و از  
جمله در اواخر آن به مدح سردار سپه هم گریز  
زد و گفت:

تجارت نیست، صنعت نیست، ره نیست  
امیدی جز به سردار سپه نیست  
ایرج میرزا علاوه بر مطالب تندی که در  
عارف‌نامه علیه عارف گفته، قطعه‌ی تند  
هم در هجو عارف گفته است:  
روز قیامت شود به‌صورت خرچنگ / هر که  
ز عارف ادب نگاه ندارد / کیست در ایران که  
هرچه دارد از او نیست / یاوه چه گویی که  
مال و جاه ندارد / آن همه کاو را بود علاقه  
به ایران / هیچ حبشیشی به خانقاه ندارد /  
تهمت محض است بچه‌بازی عارف / بنده  
قسم می‌خورم که باه ندارد / بنده اگر چند  
شعر هزل سرودم / این همه القوت و یا اله  
ندارد / و ز دو سه جا نام عارف آمده در شعر /  
و اسفا وامصیبتاها ندارد / مردم اگر شعر خواه  
و شعر شناسند / ربط به این عبد روسیاه  
ندارد.<sup>۳۴</sup>

### شوکه‌الملک علم

محمدابراهیم‌خان شوکه‌الملک علم  
(امیر قائنات) در مقاومت کلنل پسیان در  
خراسان، از یک‌سو با گرفتن دستور از  
دولت مرکزی، برای مقابله‌ی نظامی با  
کلنل آماده شد و از سوی دیگر، راه صلح و  
مسالمت را برای تسلیم کلنل با  
تلگراف‌های حضوری، باز گذاشت؛ زیرا  
شوکه‌الملک به خلاف برادرش  
حشمة‌الملک (والی سیستان و بلوچستان)  
که حاضر بود، بخشی از ایران را به ثمن  
بخس (یعنی با اخذ اندک رشوه‌ی) به  
انگلیسی‌ها واگذار کند، به‌طوری که از  
گزارش رسمی شخص شوکه‌الملک بر ضد  
برادرش حشمة‌الملک به مظفرالدین‌شاه  
قاجار، آشکار است، ایران دوست و خواهان  
ترقی و تعالی ایران و مخالف گسترش نفوذ  
بیگانگان در سرحدات جنوبی ایران بوده  
است.<sup>۳۵</sup>

شوکه‌الملک، اهل شعر و ادب بود و با  
بسیاری از شاعران، ادیبان، هنرمندان و  
فرهیختگان عصر خود از جمله



### ایرج

امین‌الشریعه، ایرج میرزا، ادیب‌السلطنه  
سمعی، محمدهاشم میرزا افسر، حسن  
نیوی و... مناسبات و روابطی نزدیک  
داشت. مهم‌تر از همه آن‌که خود او شعر  
می‌گفت. نویسنده، دقیقاً سی و دو سال  
پیش، تضمینی از غزل حافظ را که در  
یادداشت‌های مرحوم امین‌الشریعه به‌نام  
شوکه‌الملک ثبت شده بود، در مجله‌ی  
یغما چاپ کرد.<sup>۳۶</sup>

باری، شوکه‌الملک علم، در جنب اکثر  
حاکمان و فرمانروایان عصر خود،  
حکومتگری شایسته، تجددطلب و  
خدمتگزار بوده است. تاسیس مدرسه‌ی  
شوکتیه‌ی بیرجند (ساخته‌ی ۱۳۲۵ ق.) از  
نخستین باقیات صالحات اوست که در  
محل حسینیه‌ی او دائر شد و مهم‌تر آن‌که  
شوکه‌الملک پس از ورود امین‌الشریعه و  
ایرج میرزا به بیرجند به تشویق و تشجیع  
امین‌الشریعه (پیش از بسیاری از شهرهای  
دیگر) در بیرجند به تاسیس «مدرسه‌ی  
شوکتی نسوان» برای تعلیم و تربیت  
دوشیزگان دست زد و با وجود مخالفت  
جدی بعضی از متشرع‌نمایان به این  
خدمت ادامه داد. هم‌چنین علاوه بر  
حسینیه و مدرسه‌ی شوکتیه، بیمارستان و  
کتابخانه‌ی نیز در بیرجند بنا کرد.

شوکه‌الملک که در انقلاب  
مشروطیت، از آزادی‌طلبان و  
مشروطه‌خواهان حمایت کرده بود، در  
مقاومت کلنل پسیان در ۱۳۰۰ هم قلباً در



امین الشریعه

دادگستری، به شوکه‌الملک گزارش می‌دهد که این رییس دادگستری قاضی شریف و از خاندان روحانی‌ست و به شما هم نظر سوئی ندارد. باری امیر شوکه‌الملک در بیرجند ماند و عاقبت در سال ۱۳۲۳ در آنجا برود زندگی گفت. پس از مرگ او، در مجلسی محتشم برای بزرگداشت او در تهران ملک‌الشعراى بهار از او به نیکی یاد کرد و هم چنین حسین سمعی متخلص به «عطا» و ملقب به ادیب السلطنه (۱۲۵۳-۱۳۳۲) در تاریخ فوت امیر شوکه‌الملک علم چنین گفت:

شوکه‌الملک دل از صحبت یاران برکنند  
و ز فراقش دل یاران همه آکنده بود  
آن چنان بار خنایا به خلوص و به صفا  
بندگی کرد که شایسته‌ی یک بنده بود  
چو نکو نام همی زیست وی، اندر همه عمر  
گویم از زنده‌ی جاویدش، زیننده بود  
زین سبب خامه رقم زد پی تاریخ وفات:  
«شوکه‌الملک براهیم علم زنده بود»  
(۱۳۳۳ شمسی)

### امین الشریعه

میرسیدحسین امین الشریعه (متولد ۱۲۴۷ ش. در سبزوار - درگذشته ۱۳۱۸ ش. در گرگان) از رجال علمی و ادبی عصر مشروطه که شرح زندگانی و خدمات او در جلد نهم دایرةالمعارف تشیع (زیرنظر آقایان احمد صدر حاج سیدجوادی، بهاء‌الدین خرمشاهی و کامران قانی) چاپ شده است از زمان مهاجرت خود به اتفاق میلیون (از جمله شیخ محمدحسین مجتهد مقصدولو استرآبادی) به غرب کشور با کلنل آشنایی و دوستی یافته بود. لذا پس از دستگیری قوام‌السلطنه، به‌عنوان یکی از دانشمندان روشنفکر و تجددخواه، به پشتیبانی و حمایت از کلنل پرداخت. وی در دو مورد به سمت عضو «هیات مصلحه» که در حقیقت سفیران حسن نیت کلنل برای بی‌طرف کردن حاکمان و خوانین محلی بودند، به نزد حاکمان محلی خراسان عزیمت کرد. ۳۱ در مراجعت آقازاده‌ی خراسانی از مکه نیز به اتفاق او نزد شوکه‌الملک به بیرجند رفت و به تعبیر زنده‌یاد استاد سیدعلینقی امین در تاریخ سبزوار:

(سعیدالعلما)، در این دوره (سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰) رییس دادگستری بیرجند بود. چون به آنجا وارد شد، مباشر شوکه‌الملک نزد او آمد و بسته‌ی اسکناسی را که داخل پاکت بود، به او داد. رییس دادگستری از او پرسید: این چیست؟ مباشر امیر گفت که: امیر در قائنات به هر یک از روسای ادارات دولتی ماهیانه حقوقی معادل حقوقی که از دولت دریافت می‌کنند، می‌پردازد و این حقوق ماهیانه‌ی جناب‌عالی از جانب امیر است و بنده همه ماهه خدمت شما خواهم رسید و این مبلغ را مرتب تقدیم خواهم داشت. رییس دادگستری می‌گوید که: حقوق ما قضات، برای زندگی ما کافی‌ست و من از این پول‌ها نمی‌گیرم. امیر شوکه‌الملک، از این برخورد کمی بیمناک می‌شود و به سیدمحمد فرزنان می‌گوید که نمی‌دانم رییس دادگستری قصد دارد چه ضربه‌یی به من بزند که این پول را رد کرده است. فرزنان با آمد و رفت نزد رییس

مقام پیش‌گیری از برخورد نظامی کلنل با نیروهای محلی بود. بالاخره هم پس از کشته شدن کلنل، به عده‌یی از شخصیت‌های خراسان که جان ایشان در خطر بود، در بیرجند پناه داد. اما عاقبت خودش در سال ۱۳۰۳، در اوج اقتدار سردار سپه، از کار کناره گرفت که می‌دانست قدرت مقاومت در برابر او ندارد. پس از استقرار قطعی رضاشاه، در سال ۱۳۱۴ به کلی از بیرجند دور شد و به تهران آمد. ولی از حسن تدبیر و روح مسالمت‌جویی که داشت، منظور نظر رضاشاه واقع شده، نخست به استانداری فارس (۱۳۱۷) و سپس به وزارت پست و تلگراف مامور و منصوب شد. شوکه‌الملک علم بعد از رضاشاه نیز در اولین کابینه‌ی محمدعلی فروغی (شهریور ۱۳۲۰) در سمت وزارت ابقاء شد. لیکن در ۱۳۲۱ به بیرجند بازگشت. دکتر محمدرضا جلالی نائینی مرا گفت که برادرش محمدسعید جلالی نائینی





شوکه‌الملک علم (همراه پسرش اسدالله علم)

قسمت غربی باغ ملی مشهد به روی صحنه آمد. ۳۸

پس از این تئاتر بود که عارف در برنامه‌ی کنسرتی غزل معروف «گور خاقان» خود را به مطلع زیر در دستگاه بیات ترک خواند:

سپاه عشق تو، ملک وجود، ویران کرد  
بنای هستی عمرم به خاک یکسان کرد  
چو چند بر سر ویرانه‌های شاه‌عباس  
نشست عارف و لعنت به گور خاقان کرد ۳۹  
عارف سپس در حالی که نغمه‌ی پیانوی مشیر همایون شهردار آواز او را همراهی می‌کرد، تصنیف ضربی زیر را در همان دستگاه بیات ترک خواند:

رحم ای خدای دادگر کردی، نکردی  
ابقا به اعقاب قجر کردی، نکردی ۴۰  
«جمهوری‌نامه»یی که عشقی در  
روزنامه‌ی قرن بیستم خود منتشر می‌کرد،  
اثر طبع ملک‌الشعرای بهار (و نه خود  
عشقی) است که در آن همه‌ی موافقان  
جمهوری از جمله عارف قزوینی (و هم‌چنین  
میرزا کریم‌خان رشتی، سیدمحمد تدین، علی  
دشتی، حسین صبا، حسین دادگر  
(عدل‌الملک)، سلیمان میرزا اسکندری،  
زین‌العابدین رهنما، شیخ العراقین،

حدود چهل نفر از دستگیرشدگان در  
گزارش‌های کنسولگری انگلیس در  
مشهد مندرج است. ۳۳

اما امین‌الشریعه، نظر به سیادت و  
حرمت و نیز اختصاصی که با آقازاده‌ی  
خراسانی مرجع روحانی خراسان مدار  
وقت داشته به او پناهنده شد و کسی  
در منزل آقازاده متعرض او نمی‌توانست  
شد. در همین احوال، ایرج میرزا نیز که  
حکم دستگیری او صادر شده بود، با  
لباس مبدل خود را از حجره‌ی تنگ و  
تاریک ادیب نیشابوری به منزل آقازاده  
رسانید و در آن جا مخفی شد، تا آن که  
عاقبت چون اوضاع به کام مخالفان  
استقرار یافت، امین‌الشریعه به دعوت  
شوکه‌الملک علم به بیرجند رفت و  
ایرج میرزا نیز چون به سمت معاون  
دوبوای بلژیکی، مسوول مصادره‌ی  
املاک و اموال قوام در خراسان و  
مغضوب رییس دولت بود، به همراه او  
به بیرجند روانه شد و در این ایام بود که  
شیخ محمدحسن سالک سبزواری که  
سابقاً در هجو قوام اشعاری ساخته بود، در  
مدح حسین خزاعی امیرلشکر خراسان، این  
رباعی را به سردار سپه تلگراف زد:

سردار سپه پشت شهنشاه عجم  
ای حافظ افسر کی و مسند عجم  
در توس، امیرلشکر شرق، حسین  
آهو بره رام کرده با شیر اجم ۴۲  
در حالی که ملک‌الشعرای بهار در حق  
همین حسین خزاعی گفته است:

ثانی شمر لعین، حسین خزاعی

بسته میان تنگ بر اذیت داعی

### عشقی

سیدمحمدرضای عشقی معروف به  
میرزاده‌ی عشقی (متولد ۱۳۱۲ ق. در همان  
- مقتول ۱۳۰۳ ش. در تهران) از شاعران،  
روزنامه‌نگاران و نمایش‌نامه‌نویسان تند و  
انقلابی پس از مشروطیت بود.

او نمایش‌نامه‌ی با نام «رستاخیز  
سلاطین ایران در ویرانه‌های مدائن»  
نوشته بود که در اوج مقاومت کلنل در  
خراسان یعنی چند روز پس از آمدن عارف  
قزوینی به مشهد به‌دستور کلنل پسپان در

«مرحوم امیر شوکه‌الملک امیر قانات و  
بیرجند، مقدم او را گرامی و متجاوز از دو  
سال با اصرار او را نزد خود نگاه داشت». ۴۲  
امین‌الشریعه پس از کشته‌شدن کلنل، این  
اشعار را در سوک او بساخت که بیت آخر  
متضمن ماده تاریخ وفات کلنل نیز می‌باشد.

شهید گشت چو در غره‌ی صفر، کلنل  
فزود بعد مجرم، غم دگر، کلنل ۴۲  
عزای عام تو پرشور مثل عاشورا است  
ز بس به پاش تو بریاست شور و شر، کلنل  
هزار و سیصد و چل، شد صفر، مجرم ما  
که شد جنا چو حسین از تن تو، سر، کلنل  
شده مجرم ثانی در این صفر برپا  
نمانده فارغ از این غصه، یک نفر، کلنل  
چه‌گونه اهل خراسان دمی بیاسایند  
کنون که خون تو شد این چنین هنر، کلنل  
یک از هزار حقوق ترا ادا نکنیم  
کنیم هر شب اگر گریه تا سحر، کلنل  
اگرچه داد خراسان رضا به جمهوری  
قضا نداد به ما مهلت آن قدر، کلنل  
هر آن کسی که نسوزد دلش به کشتن تو  
خلاف نیست، نخوانم گرش بشر، کلنل  
«قوام‌السلطنه» شد قاتلات یزیدصفت  
چنا سر از بندت شمر کرد اگر، کلنل  
سرت چو خصم جفا پیشه از قفا ببرد  
شدند اهل وفا زار و خون جگر، کلنل  
در این سفر به ره لولیا نهادی گام  
بلی شهید وطن می‌کند خطر، کلنل  
تو رفتی و همه گویند سیدالشهدا  
تراست سرور و سالار هم‌سفر، کلنل  
سر حسین، شد از نیزه ناظر اسرا  
تو سر بریده کنون کن به ما نظر، کلنل  
اسیر پنجه‌ی شمر و سنان و خولی بین  
به توس، مرد و زن و دختر و پسر، کلنل  
امین چو خولست کند ثبت سال دفن ترا  
کنل تربت «نادر» به چشم تر، کلنل  
به خیر مقدم ببرد سر ز «طیر» و بگفت  
«ندیم نادر افشار، با هنر کلنل»  
۱۳۴۰ قمری = (حرف «ط» سر «طیر»)

۱۳۴۹-۹

پس از استقرار میرینج حسین خزاعی  
(امیرلشکر شرق) در مشهد، به‌دستور مرکز  
حکم دستگیری تمام شخصیت‌های سیاسی،  
اداری و اجتماعی که با قوام مخالفت و با  
کلنل همکاری کرده بودند، صادر شد که نام

ضیاءالواعظین، فرج‌الله بهرامی (دبیر اعظم) و... را به یاد هجو گرفته شده‌اند. باری، نه تنها درون مایه‌ی «جمهوری‌نامه» بلکه روانی و سلاست آن نشان می‌دهد که شعر از بهار است نه عشقی. اما تصنیف خود عشقی در ردّ جمهوریت:

تا تهیه در لندن شد اساس جمهوری  
خودسری تدارک شد بر قیاس جمهوری  
ارتجاع استبداد در لباس جمهوری  
آمد و نموده جمله با زنود

### شیخ احمد بهار

شیخ احمد بهار تهرانی (۱۲۹۶-۱۳۳۶ ش.) از اعضای حزب دموکرات صدر مشروطیت مدیر هفته‌نامه‌ی بهار در مشهد،<sup>۲۵</sup> مهم‌ترین مطبوعه‌ی هواخواه جنبش کلنل پسیان بود و در طی این مدت صادقانه در خدمت این حرکت قرار داشت و لذا مطالب آن یکی از منابع مهم پژوهش در قیام کلنل و نقش‌های بازیگران این جنبش محسوب می‌شود. شیخ احمد بهار، در زمان اقتدار کلنل، شعر تند زیر را با مقدمه‌یی درباره‌ی پیشینه‌ی استعماری انگلیس در هفته‌نامه‌ی خود منتشر کرده و طی آن ضمن تقبیح قرارداد وثوق‌الدوله کودتای سیدضیاء را نیز نتیجه‌ی توطئه‌ی انگلیس خواند. متن این نوشته‌ی منثور و منظوم این است:

«خوانندگان جریده‌ی بهار از خواندن بیانات لرد کرزن و تحریرات مسلسل ما به تنگ آمده‌اند، ما هم می‌بینیم یک نطق ریایی را بیش‌تر از این نباید توضیح داد. اینک برای آن‌که بدانند دولت انگلیس نه تنها مانع ترقی و سعادت ماست بلکه خاری‌ست که در راه سعادت نوع بشر روییده و نیز بدانند که در میان ایرانیان اشخاصی یافته می‌شوند که به‌خوبی هر نطق و بیان ریایی را از غیر آن تشخیص می‌دهند، یکی از قصاید خود را (که در ۱۳۳۷ [قمری] در موقع عقد قرارداد (۱۹۱۹) و مسافرت ما به قفقاز و قسطنطنیه) ساخته شده،<sup>۲۶</sup> در پایان نطق لرد معظم طبع کرده و تحریرات خود را به‌همین جا خاتمه می‌دهیم.»

در جهان غوغا نمودی، ای جناب انگلیس!

ای جناب انگلیس  
خلق را بی‌با نمودی، ای جناب انگلیس!  
ای جناب انگلیس  
بهر کشورگیری و خاموشی هنوستان،  
هر زمان در این جهان  
طرح بدعت‌ها نمودی، ای جناب انگلیس!  
ای جناب انگلیس  
از پی کشتار مردم حیل‌های بی‌شمار، روز  
و شب بردی به‌کار  
پرده‌ها بالا نمودی، ای جناب انگلیس!  
ای جناب انگلیس...

کودتای سیدضیاء ایجاد شد با دست تو،  
خوب مزد شست تو  
همتی والا نمودی، ای جناب انگلیس!  
ای جناب انگلیس  
هرچه ملت بود کردی در شمال و در  
جنوب، خوب کردی خوب خوب  
خوب با ما تا نمودی، ای جناب انگلیس!  
ای جناب انگلیس  
هرچه در ایران نمودی از برای خویشتن،  
حرف حق بشنو ز من  
بی‌خود و بی‌جان نمودی، ای جناب انگلیس!  
ای جناب انگلیس  
در «بهار» خویش «احمد» گفته دائم این  
کلام، گرچه با دست قوام  
بر وی استهزا نمودی، ای جناب انگلیس!  
ای جناب انگلیس  
روزگار، آخر تو را هم خوار و رسوا می‌کند  
با تو دنیا می‌کند  
آن‌چه با دنیا نمودی، ای جناب انگلیس!  
ای جناب انگلیس<sup>۲۷</sup>

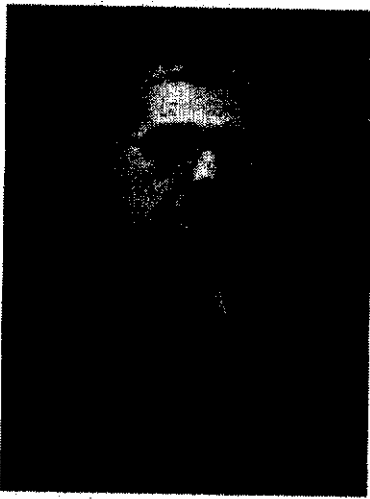
شیخ احمد بهار هم‌چنین مربع ترکیبی طنزآمیز به لهجه‌ی مشهدی با‌عنوان «داش غلم» از زبان یکی از لوطی‌ها / داش غلام‌های مشهد هم‌زمان با قیام کلنل پسیان سروده و در آن از مفاسد و مظالم حاکمیت مرکزی در تهران نالیده است و همین اشعار است که ایرج‌میرزا در تقریظ از آن‌ها شعر معروف «داش غلم» خود را سروده و شیخ احمد بهار آن شعر ایرج را که در بیست بند بر ضدّ صدارت قوام بود، در ۱۱ میزان ۱۳۰۰ در شماره‌ی ۱۳ هفته‌نامه‌ی بهار خود به چاپ رسانید که بیتی از آن این است:

وصف مرکز راه کس مثل تو بی‌برده نگفت  
رفته و دیده و سنجینه و بی‌برده نگفت<sup>۲۸</sup>  
اما اشعار شیخ احمد بهار به لهجه‌ی محلی مشهدی:

داش غلم رفتم و یک دوره تهرونه دیدم  
مرکز فتنه‌ی هر گوشه‌ی ایرونه دیدم  
لوطیای پُر طمع و دزدای نیم‌جونه دیدم  
هتل و ماشین و رستوران و واگونه دیدم  
تام بیا این‌جا صفا کن، مو کجایم تو کجا  
داش غلم این‌جه نگاه کن مو کجایم تو کجا<sup>۲۹</sup>  
ناگفته نماند که ایرج‌میرزا در شعری که در جواب همین مربع ترکیب شیخ احمد بهار سروده است سخن را به سقوط سیدضیاء و صدارت قوام رسانده و از «قوام» به‌عنوان «دزد کت‌بسته» یاد کرده و گفته است:

که گمان داشت که این شور به‌پا خواهد شد  
هرچه دزد است ز نظمیة رها خواهد شد  
دزد کت بسته رییس‌الوزرا خواهد شد  
مایه‌ی رنج تو و زحمت ما خواهد شد

### احمد بهمنیار



احمد بهمنیار (دهقان)

احمد بهمنیار کرمانی (۱۲۶۲-۱۳۳۴ ش.) از ادب‌دانان قمر اول ایران، در انقلاب مشروطیت به آزادی‌خواهان پیوست و به عضویت «حزب دموکرات» درآمد و در جهت تقویت اندیشه‌های انقلابی‌اش در ۱۳۲۹ق / ۱۲۸۹ش به تاسیس روزنامه‌یی به‌نام دهقان دست یازید و به‌همین دلیل در شعر «دهقان» تخلص می‌کرد. بهمنیار بر اثر همین روزنامه‌نگاری به زنان افتاد و

پس از آزادی از زندان در ۱۳۳۶ ق. به استخدام وزارت مالیه درآمد و به عنوان «مفتش و ممیز ایالتی تحدید تریاک» به خراسان مامور شد. وی قبل از آن که خود در سال ۱۳۰۱ ش. از مشهد به تهران مراجعت کند در سال ۱۳۰۰ ش. در دفاع از کلنل محمدتقی خان به نظم و نثر مطلب می نوشت و در نشریه های محلی انتشار می داد؛ از جمله مخمسی در پنجاه بند ساخت که چند بند آن به قیام کلنل اختصاص دارد. گزیده ای از این مخمس که اوضاع عمومی ایران و جو انقلابی آن زمان خراسان را نشان می دهد و به طور کامل با عنوان «هدیه ی شرف ایران به شرف قیام ملی خراسان» هشت روز پیش از قتل کلنل در مشهد چاپ شده بود، این است:

مژده که دنیای پیر از سر نو شد جوان  
به جشمش اندر دمید صور تکامل روان  
بیکر رنجور شرف گرفت تاب و توان  
پنجه ای حق بردرید پرده ی حق نشنوان  
کوس حقیقت فکند به ربیع مسکون طنین  
مغرب بس خورده خون گرفته دیوانگی  
شده است مغزش تهی ز هوش و فرزوانگی  
بشر نبیند مگر به چشم بیگانگی  
نپوید از حرص و آز طریق مردانگی  
به حیلله آورد خواست جهان به زیر نگین  
دهند که کنفرانس، کنند که کنگره  
که زیر فرمان کشند جهانیان یکسره  
گیتی قسمت کنند به نام مستعمره  
به یکدگر در ستیز که تا که یابد فره  
به مصر و شام و عراق به هند و ایران و چین  
تیغ به روی جهان ز کینه آهیختند  
به خون ابناء نوع خاک بیامیختند  
فتنه و شر و فساد به گیتی انگیختند  
ز بس که خون بشر به ناروا ریختند  
ز آتش بیدادشان بر آسمان شد چنین  
اگر معاهد شوند فرانس و ایتالیا  
وگر که ژاپون شود حلیف برتانیای  
و گر زند امریکا طبل خلاف از ریا  
مقصد و منظورشان نیست به جز آسیا  
که بهر یغمای او جمله نموده کمین  
ز غربیان، شرقیان به عهد افزون ترند  
به دانش و دین و داد بر دگران سرورند  
پاک دل و پاک زاده راد و کرم گسترند  
اصیل و والاتزاد دلیر و جنگاورند

تن به اسارت کجا دهند قومی چنین؟!  
ایهون ایرانیان به دانش آید و هوش  
باز نمایید چشم گشاده دارید گوش  
بر آورید از جگر به نام ایران خروش  
که بست دشمن طمع به کشور داریوش  
نهاد دام فریب هم از یسار و یمین  
شد متبدل به ننگه آن همه نان و شرف  
لشکر و گنج و سلیح به جمله رفتش ز کف  
کردند ابناء او وقت به غفلت تلف  
تا که بدو اجنبی یافت ره از هر طرف  
کرد در او رخنه ها پرخطر و سهمگین  
حرفه ی عمال شد مکر و ستم پروری  
پیشه ی ایلات گشت دزدی و غارتگری  
صد ره از آنان بتر قلم زن و دفتری  
ز پای تا سر نفاق لشگری و کشوری  
طینتشان از نفاق آمده گویی عجین  
ملت در خواب جهل غنوده از مرد و زن  
به جهل دل کرده خوش به ننگ در دانه تن  
کم خرد و خودپرسته بی هنر و لاف زن  
پشه به هنگام کار، پیل به گاه سخن  
نه نزد خود شرمسار، نزد دگران شرمگین  
فرقه ی عالم نما، دشمن علم و هنر  
برای اغفال خلق تنگ بیسته کمر  
قرآن دام فریبه کرده بی سیم و زر  
ز حکم ناحق کنند هزار تفتین و شر  
به کفر ایشان گواه نص کتاب مبین  
سران کشور که باد از تنشان سر جنا  
در ره اغراض شوم کرده وطن را فنا  
دولت از ایشان فقیر، ملت از ایشان گدا  
نه شرمشان از رسول، نه بیمشان از خدا  
ز مردمی بی نشان، به اجنبی همنشین  
جهان فراگیرد این شعله ی عالم فروز  
که اینک از خاک روس طلوع کرد و بروز  
شراره یی بیش تر نجسته از آن هنوز  
که جان گیتی خوران فکند در تاب و سوز  
التری نازلا بهم عذاب مهین  
تیغ عدالت نخست به روس شد مرگیار  
به خاک و خون درتهدید افسر و تخت تزار  
کشور آزاد شد ز بند سرمایه دار  
ز بورژوازی کشید دست طبیعت دمار  
گلوی دزدان فشرده به پنجه ی آهنین  
ایهون دور فلک به کام مظلوم شد  
عاقبت ظلم و کید به خصم مشوم شد  
جهان خور بی امان به مرگ محکوم شد  
کینه ی پنهانی اش واضح و معلوم شد

به بورژوا شد فرود صاعقه ی آتشین  
توده ی هر ملتی به جنبش آمد همی  
تا رهد از بند ظلم به کوشش آمد همی  
ز خشم چون شریزه شیر به غرش آمد همی  
ز غرش او جهان به لرزش آمد همی  
به لرزش آمد همی جان به تن خائنین  
وکیل و میر و وزیر ز صنف اعیان بود  
اسیر عفریت ظلم ملک سلیمان بود  
رنجبر و کارگر بی سر و سامان بود  
چو حال او کار ملک زار و پریشان بود  
چو کیسه ی او تهی خزانه ی مسلمین  
چندی اگر بگذرد امور بر این قرار  
در کف اعیان بود حکومت و اقتدار  
محو شود نام ملک از ورق روزگار  
مگر شود کارگر امور را زنده دار  
بهر نجات وطن رخس کند زیر زین  
رنجبر ای کرده پشت ز بار محنت دو تا  
کارگر ای جمله عمر به رنج و غم مبتلا  
حق جهانداریت دست خوش اغنیا  
ماحصل زحمت طعمه ی اهل هوا  
زیسته در بندگی تا نفس واپسین  
تا به کی از هم درند تو را و وحوش و سیاع  
ز دست نرجت برند مفت خوران انتفاع  
اسلحه بردار! هان! ز حق خود کن دفاع  
روبه کمان را بران ز حوزه ی اجتماع  
خسبد الا تا به کی به بیشه شیر عرین  
سپس اشاره به قیام کلنل  
محمدتقی خان پسپان کرده گوید:

مگر نه اینک ز طوس لوی حق شد بلند  
جنبش ملت هراس در تن دزدان فکند  
مگر نه پور وطن چو کوهی هوشمند  
هموطنان را چو دید بسته دم و مستمند  
بست به همت کمر، گشت به ملت معین<sup>۵۰</sup>

### ادیب نیشابوری

میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری  
(۱۲۴۲-۱۳۰۴ ش) مدرس بزرگ ادبیات در  
مشهد نسبت به ماجراهای سیاسی عصر  
خویش کم و بیش بی تفاوت ماند و با این که  
شاعری مفلح و ادیبی توانا بود، در محدوده ی  
جزئیات حوزه ی ادبی خویش ماند. چنان که  
نوشته اند که وقتی عارف قزوینی غزل  
معروف «نفرین به گورخاقان» خود را در  
«گاردن پارتی» باغ ملی مشهد خواند، تنها  
عکس العمل ادیب نیشابوری آن بود که دو

ایراد ادبی بر آن غزل گرفت و آن این بود که گفت: عارف در مقطع این غزل:

چو جغد بر سر ویرانه‌های شاه‌عباس  
نشست عارف و لعنت به گور خاقان کرد  
اولاً خود را به جغد تشبیه کرده و این  
خلاف بلاغت و دور از ذوق ادبی است که شاعر  
خود را بی دلیل چنین خوار و ذلیل کند و ثانیاً  
از جهت تقطیع حرف اول (عباس) باید به  
تلفظ نیاید و «شاه‌عباس» تلفظ شود و حال  
آن که حرف (ع) به خلاف حرف همزه یا  
(الف) قابل اتصال به حرف آخر کلمه قبلی  
نیست.<sup>۵۱</sup>

### مشکبان طبعی

سیدحسن مشکبان طبعی از شاگردان  
جهانگیر خان قشقایی در اصفهان بود که به  
نوشته‌ی خودش در ادبیستان پس از سفری  
به مشهد مجذوب حاج میرزا حبیب خراسانی  
گردید و عزم رحیلش بدل به اقامت شد.  
مشکبان بعدها به خدمت عدلیه درآمد و  
مستشار دیوان عالی کشور شد. او هم‌زمان  
با انقلاب کلنل پسیان در خراسان (هفده  
سال پس از انقلاب مشروطیت) به استقبال  
غزل ایرج میرزا به مطلع «طرب افسرده کند  
چون که ز حد درگذرد» گفته است:

کیست آن کس که به راه وطن از سر گذرد؟  
هیچ کس! بلکه کسی نیست که از زر گذرد  
هیفده سال ز مشروطه گذشته است و هنوز  
حالت ما به همان وضع مکرر گذرد  
این چه سری است که قانون نتوانسته هنوز  
به مقام عمل از کاغذ و دفتر گذرد  
آن که آزاد بود، کی بتواند دانست  
که چه در حبس غزان بر سر سنجر گذرد  
روزی آید که حساب همگی را بکشند  
این رسن عاقبت الامر ز چنبر گذرد

### سالک سبزواری

شیخ محمدحسن سالک سبزواری  
ساکن مشهد که اشعار پراکنده‌ی او را زنده‌یاد  
میرسیدحسن امین‌الشریعه‌ی سبزواری که  
جزء «هیأت مصلحه»‌ی کلنل بود، گردآورده  
و آن‌ها را در پایان کتاب اخلاق امینی ضبط  
کرده است. در سرودن ماده تاریخ استاد بود و  
این شعر را به خواهش امین‌الشریعه برای  
ماده تاریخ فوت کلنل محمدتقی خان پسیان  
در ۱۳۴۰ ق گفته است:

نهاد پای ادب سالک مورخ و گفت:

«بزیر ابر چو بدر سپهر شد کلنل»  
که به قاعده‌ی دخل و خرج باید پای ادب  
که حرف «ب» باشد به مصرع دوم این بیت  
افزوده شود و آن گاه به حساب ابجد تاریخ سال  
فوت کلنل به دست می‌آید.

### مرتضی میرزا لشکسته

شاهزاده حاج مرتضی میرزا قهرمان  
متخلص به شکسته پندربزرگ جهانبخش  
قهرمان (داماد ملک‌الشعرای بهار) و محمد  
قهرمان (شاعر خوب معاصر)، مدیر  
روزنامه‌ی خورشید، از آزادی‌خواهان تندرو  
خراسان (متولد ۱۲۹۸ ق در ازغند تربت  
حیدریه و درگذشته‌ی ۲۲ شهریور ۱۳۲۳  
ش. در تهران) بود که ثروت موروث خود را  
در راه خدمات فرهنگی (از جمله احداث  
مدرسه‌ی دخترانه در شهر مذهبی مشهد)  
ایثار کرد. نمونه‌ی اشعار انقلابی او این  
رباعی است: ایران یک انقلاب می‌خواهد و  
بس / خون‌ریزی بی حساب می‌خواهد و  
بس / بی چون و چرا درخت آزادی ملک / از  
خون من و تو آب می‌خواهد و بس.

این شاعر حساس که شاگرد و دوست  
ادیب نیشابوری و ایرج میرزا نیز بوده است به  
نوشته‌ی خودش در جریده‌ی خورشید مورخ  
۲۵ صفر ۱۳۴۳ به هنگام قتل کلنل در مهنه  
خاک روس بوده است و در همان جا، در رثای  
کلنل گفته است:

رفتی و در ایران چو تو سرهنگی نیست  
با خصم وطن ستیزه و جنگی نیست  
سردادی و نام نیک بردی، آری  
در راه وطن، دادن سر، تنگی نیست<sup>۵۲</sup>  
این شاهزاده همان کسی است که وقتی  
در ذی‌حجه‌ی ۱۳۴۳ ق. سردار معزز  
بجنوردی (قاتل کلنل پسیان) را به امر  
سرتیپ جان محمدخان امیرلشکر شرق بر  
دار کشیدند، در روزنامه‌ی خورشید نوشت  
که سردار، بر روی دار خود را خیس کرد و  
سالک سبزواری به همین مناسبت او را  
چنین هجو کرد: شهزاده! مدیر نامه‌ی  
خورشیدی! / ای زنده! به مرده بر سر  
تنقیدی؟ / سردار به روی دار گفتی شاشید /  
تو بودی اگر به جای او، می‌روی.<sup>۵۳</sup>

### علی اکبر گلشن

علی اکبر آزادی متخلص به «گلشن» و

معروف به «گلشن آزادی» که در ۱۲۹۸ ش  
از تربت حیدریه به مشهد آمده و با  
روزنامه‌های محلی **دموکرات** (به مدیریت  
محمداسماعیل عطاءالله‌اوف نازندرنانی  
متخلص به «منیر»)، **شرق ایران** (به  
مدیریت رفعت‌الدوله‌ی شهیدی)، **فکر**  
آزادی (به مدیریت احمد بهمنیار کرمانی  
متخلص به دهقان)، **خورشید** (به مدیریت  
مرتضی میرزا قهرمان متخلص به شکسته)  
همکاری می‌کرد. در همان تاریخ در سوگ  
کلنل پسیان و قند قوام سرود:

قوام‌السلطنه کاری که با خراسان کرد  
وثوق‌دوله کجا با تمام ایران کرد  
چه فتنه‌ها که برانگیخت تا ز صرصر کین  
خموش مشله‌ی اردشیر و ساسان کرد  
سرم فدای شهیدی که لاله رنگ از خون  
به راه ملک همه سرزمین قوچان کرد  
به تیر غیب شود کشته آن کسی که به عمد  
اساس مملکتی را خراب و ویران کرد  
غزلی دیگر اثر طبع گلشن آزادی در  
سوگ کلنل پسیان:

ریخته شد تا که خون پاک تو در طوس  
همدم ما گشت آه و ناله و افسوس  
مرگ تو ماتم‌سرای روی زمین کرد  
مملکت داریوش و کشور کاووس  
خانه‌ی آن خاتین خراب که از کین  
سوخت به قتل روان نادر و سیروس  
بعد تو باید که از ترقی ایران  
صرف نظر کرد و بود از همه مایوس  
با همه جانبازی، ای دریغ ندیدیم  
هیچ ز مشروطه جز نتیجه‌ی معکوس

### شاعران دیگر

الف- آزاده بهرامی:

ز بعد مرگ تو ای افتخار ایرانی  
چو شام گشته سیه روزگار ایرانی  
کسی که ریخت ترا خون پاک در قوچان  
از اوست تا به ابد انزجار ایرانی  
یگانه عنصر کامل تو بودی ای کلنل  
دریغ رفتی و رفت اقتدار ایرانی

ب- مدیر روزنامه‌ی ایران آزاد:

گشته صفر محرم ثانی از آن که هست  
ایام قتل کلنل عالی‌مقام ما  
یاران اگر به سوی خراسان گزر کنید  
بر خاک پاک او بنمید این پیام او  
درهم شکست بعد تو صف‌های انقلاب

قرنی عقب فتاد در ایران قیام ما  
ج- آقاخان خوش کیش  
و چندین خراسانی دیگر نیز در رئای کلنل  
پسیان شعر ساخته‌اند که برای پرهیز از  
اطاله‌ی کلام به ذکر همین نمونه‌ی آثار اکتفا  
می‌شود.

### نتیجه

انقلاب خراسان به رهبری کلنل  
محمدتقی پسیان در ۱۳۰۰ ش. پس از  
سقوط کابینه‌ی ضد اشرافی سیدضیاء‌الدین  
طباطبایی دارای رگه‌هایی از اندیشه‌های  
اجتماعی بود. مردم خراسان به حاکمیت  
وقت اعتراض داشتند که چه‌گونه  
قوام‌السلطنه (والی خراسان) را که به‌دستور  
دولت مرکزی (سیدضیاء) توسط کلنل  
پسیان در مشهد دستگیر و به تهران اعزام  
شده بود، بدون محاکمه نه تنها از زندان رها  
کرده، بلکه او را به بزرگ‌ترین مقام اجرایی  
مملکت یعنی سمت ریاست وزیران برنشانده  
است.

به تقریب همه‌ی شاعران بزرگ ایران در  
آن زمان یعنی بهار، ایرج عارف و نیز  
بسیاری دیگر از سخنورانی که شهرتی کم‌تر  
داشتند - هم‌چون امین‌الشریعه، شیخ احمد  
بهار، احمد بهمنیار و مشکان طیبسی - و نیز  
اکثریت مردم خراسان دولت مرکزی را به‌نام  
دولت غیر پاسخگو در این اقدام محکوم  
می‌دانستند و چون پاسخی قابل قبول از  
تهران دریافت نکردند، به مقاومت نظامی  
پرداخته و حتا تا مرحله‌ی اعلان جمهوری  
مستقلی در خراسان پیش رفتند.

از میان شاعرانی که اشعاری درباره‌ی  
انقلاب خراسان گفته‌اند، عارف قزوینی،  
شیخ احمد بهار تهرانی، امین‌الشریعه، ایرج  
میرزا و احمد بهمنیار در خراسان از نزدیک  
خود شاهد و ناظر انقلاب بوده و در این  
مبارزه‌ی سیاسی فعالیت مستقیم و موثر  
داشته‌اند، در حالی که بعضی دیگر مانند  
ملک‌الشعرای بهار، مرتضی میرزا قهرمان و  
میرزاده‌ی عشقی تنها از دور ناظر جریان  
بوده و از دور دستی بر آتش داشته‌اند و  
به‌همین دلیل تجزیه و تحلیل امثال بهار از  
جنبش خراسان - برعکس، آثار عارف  
قزوینی که یک پارچه شور و حرارت است -  
از بار عاطفی کم‌تری برخوردار است. از



### دانش بزرگ‌نیا، ادیب نیشابوری - ایرج میرزا

طرفداران نظام موجود و حاکمیت وقت، در  
میان ادیبان و شاعران در اقلیت مطلق قرار  
گرفته‌اند. ■

### پی‌نوشت‌ها

- ۱- عارف قزوینی، کلیات عارف، چاپ سید هادی  
حایری، تهران، جاویدان، ۱۳۶۴.
- ۲- آذری، علی، قیام کلنل محمدتقی خان، تهران،  
صفی‌علیشاه، ۱۳۶۸، ص ۴۳۷.
- ۳- عارف قزوینی، دیوان، چاپ سوم، ص ۳۹۷.
- ۴- مکی، حسین، تاریخ بیست ساله، ص ۳۹۰.
- ۵- عارف قزوینی، همان‌جا.
- ۶- عارف قزوینی، همان‌جا.
- ۷- یغما، سال چهارم، شماره‌ی اول (فروردین  
۱۳۳۰)، ص ۵.
- ۸- نسخه‌ی بدل: کی کند ایرانی اصیل فراموش.
- ۹- عارف قزوینی، همان‌جا، ص ۲۵۱.
- ۱۰- رضازاده شفق، صادق، مقدمه بر یکی از  
تصنیف‌های عارف، کلیات عارف، صص ۳۹۵-  
۳۹۸.
- ۱۱- عارف قزوینی، همان‌جا.
- ۱۲- عارف، همان‌جا.
- ۱۳- بهار، محمدتقی، تاریخ مختصر احزاب  
سیاسی، ج ۱، صص ۱۵۹-۱۶۰.
- ۱۴- بهار، محمدتقی، دیوان اشعار، تهران،  
امیرکبیر، ۱۳۳۴، ج ۱، صص ۳۵۲-۳۵۱.
- ۱۵- ایرج در ۱۲۹۹ شمسی که خود سمت کفیل  
دارایی مشهد را داشت، در مدح قوام گفته است:  
فرخ قوام سلطنه کز عدل او، نماند  
دست طمع به مال رعیت دراز کن  
(ریاضی، غلامرضا، ایرج ونخعی‌ی آثارش، تهران،

سوی دیگر، اشعار ایرج در هجو عارف  
قزوینی و در عین حال در وصف کلنل و مدح  
آقازاده و شوکه‌الملک یا تقاضای اسب از  
کلنل یا هجو قوام، پرده از چهره‌ی شاعری  
که هنوز معتقد است باید از راه مداحی  
صله‌یی دریافت کند یا در منزل آقازاده در  
مشهد یا سر سفره‌ی شوکه‌الملک در  
بیرجند به رفاه بگذراند، برمی‌دارد. ایرج  
تنها در ده ساله‌ی پایانی عمر خود و  
مخصوصاً پس از آمدن به خراسان سبک  
کهنه‌ی خود را در شاعری ترک کرده بود و  
به بیان مفاسد اجتماعی و نقادی از دولت  
مرکزی پرداخته بود و در این امر هم در نظر  
بسیاری (از جمله عارف) صادق به نظر  
نمی‌رسید.

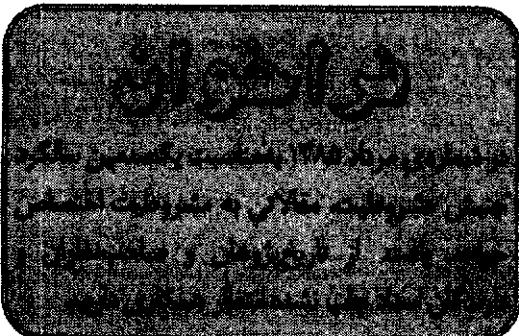
در برابر، اشعاری که عارف در حیات و  
پس از ممات کلنل گفته است، همه جنبه‌ی  
ملی و مردمی دارد و شاعر برای خود هیچ  
نمی‌خواهد، بلکه تنها از آرمان ملت و منافع  
ملی می‌سراید. نتیجه‌ی کلی این جستار،  
این است که از منظر جامعه‌شناختی، ادبیات  
منظوم پس از مشروطیت به‌طور عام و  
بازتاب مقاومت کلنل پسیان به‌طور خاص،  
پژواک نخبگان منتقد، معترض و مبارز  
جامعه است و جالب آن است که اکثریت  
شاعران این عصر، زبان گویای محرومان و  
وجدان اخلاقی جامعه شده‌اند و به‌عکس،

# ای وطن

مهدی برهانی

ای وطن! ای قبه‌ی آزادگان  
 ای تپش سینه‌ی دل دادگان!  
 ای که مرا هستی و جان داده‌ی  
 جان مرا توش و توان داده‌ی  
 مهد تو گهواره‌ی جان ساختن  
 نقد تو سرمایه‌ی جان باختن  
 خاک تو پروده بسی رادمرد  
 عارف و فرزانه و آزادمرد  
 پایه‌گذاران کلام دری  
 «عنصری» و «رودکی» و «انوری»  
 «کوروش» و «دارا» و «انوشیروان»  
 «فرخی» و «عسقی» و «ستارخان»  
 زاده‌ی دامان تو بهرام‌ها  
 پهنه‌ی تو مدفن خيام‌ها  
 هر وجب از پهنه‌ی خاک وطن  
 شسته شد از خون نیاکان من  
 مدفن اجداد غیور من است  
 خانه و گهواره و گور من است  
 مانده ز جانبازی اجداد من  
 گور من و خانه‌ی اولاد من  
 ای وطن امروز که تنها شدی  
 غرقه‌ی خون فتنه سراپا شدی  
 کعبه‌ی من، قبه‌ی من، دین من  
 عشق من و مذهب و آیین من  
 نام تو امروز کم آید به‌گوش  
 شیفتگان تو خمود و خموش  
 با همه بی‌شرمی و ظلم عنو  
 باز هزاران سر پیکار جو  
 هست فدایی تو و نام تو  
 جان دهد از بهر سرانجام تو را  
 چون که ز خاک تو برآید نسیم  
 زنده شود غیرت عهد قدیم  
 یک‌دله فریاد زند مرد و زن  
 زنده بمان، زنده بمان ای وطن

- ابن سینا، ۱۳۳۲، ص ۸۹.  
 ۱۶- ایرج میرزا، دیوان ایرج، تهران، کتیخانه‌ی مظفری، ۱۳۱۵.  
 ۱۷- همان‌جا، ص ۱۸۶.  
 ۱۸- ابن مسعود نخست در مشهد در هفته‌نامه‌ی بهار (شماره‌ی ۱۴ مورخ ۱۱ میزان ۱۳۰۰) به مدیریت شیخ‌احمد بهار چاپ شد.  
 ۱۹- همان‌جا، صص ۱۶۴-۱۶۵.  
 ۲۰- قسمتی از عارف‌نامه که مربوط به سفر عارف به مشهد در قیام کلل است در سال ۱۳۰۰ ساخته شد و قسمتی دیگر را ایرج بعد به آن افزود.  
 ۲۱- ایرج در عارف‌نامه گویند شنیدم در تاتار باغ ملی / برون لنگرانی حلق جلی / نمود اندر تاملات‌خانه‌ی علم / ز ندامت خربت عرض اندام / به‌جای بد کشاندی سخن را / بسی بی‌ربط خواندی آن دهن را / نمی‌گویم چه گفتی، شرمم آید / ز بی‌آزرمی‌ات، آزرتم آید / چنین گفتند کز آن چیز علای / همی خوردی، ولی قدری زیادی.  
 ۲۲- باید دانست که پیشینه‌ی ایرج از نظر تجدطلبان و احرار لکه‌دار بود یعنی اکثر عمر ایرج که نخست در آذربایجان و صفحات غرب و سپس در تهران گذشته بود، او را یک شاعر به‌تمام معنی درباری، مدیحه‌گوی و متملق با اشعاری در مدح هجو و هزل، معرفی می‌کند.  
 ۲۳- ایرج میرزا، همان‌جا، صص ۳۷-۳۸.  
 ۲۴- ایرج در جوانی به همراه قوام که در آن عهد «دبیر حضور» لقب داشته به فرانسه سفر کرده بود. اما قوام دیگر او را به مجلس‌های مجرمانه و دوستانه‌ی خود راه نمی‌داد.  
 ۲۵- ایرج میرزا، همان‌جا، تهران، ۱۳۱۵، ص ۱۶۶.  
 ۲۶- میرزا صالح، غلام‌حسین، جنبش کلل محمدتقی پسیان، تهران، نشر تاریخ، ۱۳۶۶، ص ۱۱۹.  
 ۲۷- ایرج میرزا، همان‌جا، صص ۱۶۸-۱۶۹.  
 ۲۸- ریاضی، غلام‌رضا، ایرج و نخبه‌ی افشارش، تهران، ابن سینا، ۱۳۳۲، ص ۹۶.  
 ۲۹- ریاضی، همان‌جا، ص ۹۷.  
 ۳۰- ایرج میرزا، همان‌جا، ص ۱۷۰.  
 ۳۱- دیوان ایرج، ص ۱۷۵ و در عارف‌نامه نیز گویند: فقط یک وقت یک آراه بینی / یکی چون آیت‌الله‌زاده بینی  
 ۳۲- اعشی، شاعر عرب.  
 ۳۳- باهل از سرداران عرب.  
 ۳۴- دیوان ایرج، چاپ مظفری، ۱۳۱۵، ص ۱۰۷.  
 ۳۵- رئیس طوسی، دکتر رضا استراتژی سرزمین‌های سوخته، نقش حشمت‌الملک در گسترش نفوذ انگلیس در سیستان.



حافظ